

تک برگی راه کارگر

روزنامه سیاسی، کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی، ایران (راه کارگر) سردبیر: آرش کمانگر شماره 201 یکشنبه 20 اردیبهشت 1383 --- 9 مه 2004



رسوایی شکنجه زندانیان توسط اشغالگران !

صفحه 9

جنبش مزدو حقوق بگیران و دوچالش مهمی که در برابر آن قرار دارد !

چالش دوم

تقی روزبه صفحه 3

نگذاریم " بم " فراموش شود ! (7)

صفحه 7

شکایت کنفدراسیون بین المللی
اتحادیه کارگران آزاد جهان از
دولت جمهوری اسلامی !

در صفحه 10

" سوسن " گل محبوب مردم
" کوچه و اعماق " مرد ، اما
عطر و یاد او باقیست !

در صفحه 10



فشارهای داخلی و خارجی برای آزادی کارگران دستگیر شده و محسن حکیمی عضوکانون نویسندگان ایران ، همچنان باید افزایش یابد !

بنابر گزارش های انتشار یافته، گرچه رژیم جمهوری اسلامی ناچارگردید در زیر فشارهای داخلی و خارجی و مشخصا تجمع خانواده های کارگران دستگیر شده در برابر محل وزارت اطلاعات و طرح شکایت کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگران آزاد جهان از جمهوری اسلامی ایران، اکثر کارگران دستگیر شده را آزاد سازد، اما شماری از کارگران دستگیر شده سقز از جمله محمودصالحی یکی از کارگران یاسابقه و محسن حکیمی از اعضای کانون نویسندگان را که قرار بود در مراسم مستقلى ازسوی " شورای اول ماه مه" سخنرانی کند، هم چنان در بازداشت خود نگهداشته است.

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ضمن محکوم کردن یورش نیروهای امنیتی و لباس شخصی های رژیم به کارگران سقز برای جلوگیری از برگزاری مراسم مستقل ماه مه و دستگیری کارگران و محسن حکیمی خواهان آزادی بیدرنگ تمامی دستگیرشدگان است.

بی تردید، تنها گسترش اعتراضات ازسوی کارگران و سایر نیروها و جنبش های اجتماعی داخل کشور و نیز اقدامات و اعتراضات نیروهای اپوزیسیون مدافع حقوق زحمتکشان و نهادهای جهانی مدافع حقوق کارگر و حقوق بشر است که رژیم را وادار خواهد ساخت که دستگیرشدگان را آزاد سازد.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران - "راه کارگر"

15 اردیبهشت 83

دیدگاه

نگاهی به روشهای " سیاسی -
عبادی " خانم شیرین عبادی !
= به انگیزه سفر کانادا =

صفحه 5

آرش کمانگر

از تحرکات اعتراضی و خیابانی کشاورزان چایکار سر اسرگیلان، پشتیبانی همه جانبه نماییم !
حل بحران صنعت چای کشور تنها با قطع مافیای چای، تقویت بنیه چایکاران و تشکل پذیری کارگران و کشاورزان چایکار سامان می پذیرد !

امیرجوهری لنگرودی

بیادداشت نویسنده: این روزها از طریق مطبوعات، مقالات، مصاحبه ها، شبکه های اینترنتی و رادیوهای فارسی زبان، به دفعات اخبار مربوط به چای و درگیریهای چایکاران بامقامات دولتی و دستگیریها را خوانده و شنیده ایم

بقیه در صفحه 2

ادامه از صفحه یک

تحرکات اعتراضی چایکاران



از جمله اینکه: چایکاران خطه شمال با انتشار بیانیه ای، با هتدرا خود از پیش توجه مسئولین کشور را به بحران صنعت چای جلب کردند. در بیانیه چایکاران آمده است: «سال ۱۳۸۲ مقارن است با پنجمین و آخرین سال طرح آزمایشی آزاد سازی صنعت چای (طرح اصلاح ساختار چای کشور، مصوب سال ۱۳۷۹)، طرحی که قرار بود نتیجه آن جلب رضایت و کسب درآمد بهتر برای کارخانه داران، رونق درآمد و سرزندگی چایکاران و ارتقاء سطح کیفی چای تولید داخل باشد در عمل برعکس شده است» در بیانیه آمده است: «با اجراء این طرح کشاورزان چایکار به روزی افتادند که گروهی از آنان جوب حراج به زندگی خود زدند و به شهرهای صنعتی مهاجرت کردند و کارخانه داران مقروض و مدیون گشتند و از کیفیت سابق چای نیز کاسته شد» در ادامه بیانیه آمده است: «امروز کار به جایی رسیده که بیش از یکصد هزار کشاورز که عمدتاً چایکارند به این نتیجه رسیدند که شاید سرنوشت و آینده آنها برای کسی اهمیت ندارد و مسئولان دغدغه بقاء بافناوری صنعت چای را ندارند تا در تیرشده شرایط رادرباید! (روزنامه کاروکارگر، ش ۲۸۲۲، ۲۴ فوروردین ۸۲) در قبال هتدرا بیانیه چایکاران، کارخانه داران نیز به خود آمدند و در نامه ای به امضاء ۶۰ کارخانه دار چای استان به استاندار گیلان آمده است: «ما خواستار رفع مسئولیت و تکلیف خود به لحاظ معذورات هستیم» چرا که با آغاز اجراء طرح اصلاح ساختار چای کشور از سال ۷۹ که مورد اشکال و اعتراض کارخانه های چای سازی و تشکل ها قرار گرفت، تسهیلات اعتباری از طریق بانکها به اجبار به کارخانه ها پرداخت شده و به هیچ یک از موارد اعتراضی در زمینه محاسبه سهم تعهدی دولت، بهره دیر کرد، قیمت گذاری منطقی و عادلانه چای خشک توجهی نشده است» در ادامه نامه آمده است: «در نتیجه کارخانه ها به دلیل عدم توانایی در بالانس وضعیت تسهیلات دریافتی سالهای ۷۹ تا ۸۱ با چای تحویلی و بانک عامل نیز طبق مقررات جاری برای وصول مطالبات به صدور اجرائیه و تامین اموال و داراییها و املاک صاحبان کارخانه ها اقدام کرده که مراحل اجرائیه آن در حال انجام است» (همان ماخذ، روزنامه کاروکارگر) به فاصله کمی از این هتدرا در خبرها آمده است: چهارشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۸۳ چایکاران گیلانی برای اعتراض به سیاست جدید دولت در قبال چایکاران، انوبان کمربندی لاهیجان به لنگرود از ساعت ۹ صبح تا پاسی از شب باریختن شن و تهنه درخت و آتش زدن لاستیک مسدود نمودند، تا ارتباط دواستان گیلان و مازندران را قطع کنند و با گسست ارتباط دواستان مهم، خبررسانی را با دایره عملیاتی خویش شدت بخشند! در این درگیری از حضور خبرنگاران صداوسیما در جمع خود جلوگیری کردند، چرا که همین فیلمبرداری وسیله شناسایی فعالین حرکت اعتراضی در نزد نیروهای امنیتی می گردد! حتی در خبرها بوده که این مقاومت و ممانعت از فیلمبرداری منجر به ضرب و شتم خبرنگار و شکستن دوربین آنها شد! و یا: «در تجمع شهرستان املش بیش از ۲۰ هزار نفر از چایکاران شرکت داشتند» این تجمع نیز به درگیری و دستگیری انجامیده نوشته روزنامه های چاپ ایران تاکنون

در جریان این اعتراضات ۱۸ تن از چایکاران معترض دستگیر شده اند» (سایت پیک ایران، ۶ مه ۲۰۰۴) به دنبال اعتراضات لاهیجان، لنگرود، املش و فومن آخرین خبرهای دریافتی حاکی است که کشاورزان منطقه وسیع رودسر و روستای دیوشل و لیلی کوه (لنگرود) نیز به چایکاران معترض پیوستند. در همین زمینه گزارش تلفنی تأکید مینماید که کشاورزان چایکار دیوشل: «چون درخواست خود را بی پاسخ دیدند بناچار «تابوت حمل جنازه» مملو از برگ سبز چای را بردوش گرفتند» به رسم تشیع جنازه متوفی شعار «لا اله الا الله» سردادند و جاده لنگرود به لاهیجان در منطقه «دیوشل» را مسدود نمودند» و ادامه میدهد: «حرکت ما «تابوت پراز برگ سبز چای» همه چیز را آشکارا بیان میکند. آنها که باید بفهمند، آیا خواهند فهمید؟» (سایت خبری اخبار روز، ۶ مه ۲۰۰۴)، جدا از این، طبق اخبار موقت ماموران نیروی انتظامی و گارد ویژه ضد شورش که از مرکز استان (رشت) برای سرکوبی به منطقه آمده اند، مردم را بشدت مورد ضرب و شتم قراردادند و نتوانحال مانع از پیوستن جوانان شهر به این حرکات اعتراضی شده اند» «خبر دریافتی تلفنی دیگری گواهی این است: حتی مامورین امنیتی به خانه های فعالین تحرکات اخیر در چندین محل از جمله: لیاستان اطافور، مریدان، طالش محله دیوشل و چندین نقطه املش نظیر: (لات) ولیل، جورکاسر، لیلکسرا) حمله بردند» هر چند از میزان دستگیری این تهاجمات گسترده تا حال خبری نرسیده است وی تهاجم به مداخله فعال مردم همچنان ادامه دارد. روزنامه هاز قول بهاء الدین ادب عضو کمیسیون عمران مجلس شورای اسلامی مینویسند: «میزان واردات کالای قاچاق چای در سال برابر با بودجه کل کشور است» (روزنامه کاروکارگر، ش ۲۸۲۳، ص ۴، ۷ اردیبهشت ۸۳) باز مطبوعات از نوشتن نامه ۵ تن از نمایندگان شهرستانهای شمال کشور مجلس به محمد خاتمی و اظهار نگرانی آنان از ورشکستگی صنعت چای و بحران این صنعت و اوضاع آشفته سراسر گیلان خبر می دهند. از جمله ایرج ندیمی نماینده لاهیجان طی نامه جداگانه ای به محمد خاتمی یادآوری کرد: «مسئولین جهاد سازندگی در خرید برگ سبز چای بی توجهی می کنند و این بی توجهی موجب بیکار شدن نزدیک به سیصد هزار نفر افراد شاغل در بخشهای مختلف تولید، صنعت و خدمات چای از جمله کشاورزان، کارگران، کارخانه ها، حمل و نقل و غیره می گردد» و در ادامه او به خاتمی ودولت مردان هتدرا می دهد که نمی توان این مردم را به راحتی آرام کرد!! (روزنامه کاروکارگر، ش ۲۸۲۸، ۱۴ اردیبهشت ۸۳) همین حذاز به روز شدن مسائل مربوط به کشاورزان چایکار شمال برآرم داشت تا در معرفی چای نوشیدنی که بخش وسیعی از مادر طی روز لاقفل چندین بارویه گاه خشکی تن، سروکارمان به آن می افتد تا حدی باز شناسانمش و طی نوشتاری چند از پیشینه این صنعت، چگونگی آورده شدن تخم چای به ایران، شرایط کاشت، پرداخت و برداشت، تولید داخلی، مناطق کشت و کارخانجات چای، بورکراسی حاکم بر این صنعت، وجود مافیای چای و نقش مخرب آنها در بحران آفرینی و ورشکستگی تولید و سقوط بازار داخلی، هیبت تحقیق و تفحص چای در مجلس و نقش خنثی آنها، بکارگیری طرح اصلاح ساختار چای و چرایی شکست ورشکستگی اش، طرح جدید هیات دولت ودلایل مقابله چایکاران با طرح جدید، سرانجام موفقیت این صنعت در جمهوری اسلامی ایران، نقش کشاورزان چایکار و چگونگی بکارگیری راهکارها و فائق آمدن نسبی آنان بر مشکلات موجود، همه را در سلسله مقالاتی چند دنبال کنیم

• باشد که مورد داوری و مدافعه نظر اهل فن قرار گیرد و در تدقیق مطالب به نویسنده مقالات یاری رسانند!

شمای عمومی از جغرافیای گیلان:

سپیداسیفید رود که خروشان از روی خط مرزی غرب و شرق گیلان می گذرد تا بر سیرتمادر، دریای خزر آرام گیرد. همین رود، حداقل و جداکننده پاره ای ویژه گی های فرهنگی و گویش محلی مردمی که از یک ریشه اندو تا حدی با متغیرهای لوجه ای

بقیه در صفحه 4

ادامه از صفحه یک

جنبش مزد و حقوق بگیران و دوچالش مهمی که در برابر آن قرار دارد (2)

چالش دوم

چالش مهم دیگر، چالش جنبش مزد و حقوق بگیران است با سیاست های باصطلاح نئولیبرالیستی حاکم.

واقعیت آنست که جمهوری اسلامی یک رژیم استبدادی و ناپهنگام معلق در قضا نیست. بلکه در همان حال مجری یک برنامه اقتصادی معطوف به تعدیل ساختاری است. ترکیب توأمان این برنامه با مطامع انگلی ترین لایه بورژوازی سوداگرو دلال و ترکیب این هر دو با یک استبداد مذهبی و تاریک اندیش، معجونی بنام جمهوری اسلامی را بوجود آورده است که هم زمان هم در حال پیش برد سیاست های نئولیبرالیستی تجویز شده توسط نهادها و قدرت های سرمایه داری جهانی است و هم سازمانده یک اقتصاد رانتی و سوداگرانه برآمده از درآمدهای نفتی و هم سرکوب کننده همه جانبه زندگی عرفی و مطالبات آزادی خواهانه مردم. آمیزش نئولیبرالیسم با استبداد مذهبی و خصالت انگل واره بورژوازی دلال، موجب شده که کارگران و زحمتکشان کشورما با یکی از زشت ترین و جهان سومی ترین سیمای لیبرالیسم مواجه شوند که به معنی واقعی با دامن زدن به یک تنازع بقاء منفرد مقابل انسانی و تباه کننده دست آوردهای بشری، تمامی هست و نیست آنان را مورد تهاجم قرار دهد. البته در دوره های مختلف حیات جمهوری اسلامی به تناسب وزن جناح ها در قدرت، ما با تأکیدات متفاوتی در هر یک از حوزه های گوناگون فوق مواجه بوده ایم. اما واقعیت آنست که سیاست مزبور در زمان خاتمی شتاب بسیار بیشتری یافت و با زورق اصلاحات و توسعه سیاسی و تزویرو ریا آئین بندی جدیدی یافت و از برکت آن با سرعت بیشتری اجرا شد و با مقاومت کمتری مواجه گردید. به عنوان نمونه، به اعتراف خودشان و البته به عنوان بیان افتخار، تنها میزان خصوصی کردن ها در سال 82 برابر با تمامی دهه 70 بوده است!

سرکوب جنبه های معطوف به توسعه سیاسی چون مطبوعات و آزادی احزاب و ایجاد اختناق و سرکوب اعتراضات مردمی و نیز تمرکز بیش از پیش خاتمی بر وجوه باصطلاح اقتصادی اصلاحات، موجب آن شد که تعدیل ساختاری به صورت تنها مضمون توسعه درآمده و بهمان اندازه با سهولت بیشتری اجرا شود. بهمین دلیل ما در طی دوره موسوم به دوم خرداد، عملاً با فرادستی گفتمان نئولیبرالیستی-صرفنظر از گرایشهای رنگارنگ آن- مواجه می شویم که با سهولت بیشتری قلمرو افکار عمومی را در سطوح گسترده ای به تسخیر خود درمی آورند. نه فقط بوسیله رسانه های وابسته به دولت و نه فقط بوسیله اصلاح طلبان و مصوبات مجلس و سیاست ها و سخنرانی های

خاتمی بلکه حتی توسط دیگر اندیشانی چون روشنفکران مذهبی و نهضت آزادی و روشنفکران دانشگاهی و روزنامه نگاران و بخش هایی از جنبش دانشجویی و عناصر معضوبی چون گنجی و فراتر از آن بخش مهمی از اپوزیسیون رژیم. اگر این زرادخانه درون کشوری را با حمایت آتشبار سنگین رسانه ای و غیررسانه ای کشورهای بزرگ سرمایه داری و سیاست حمایتی بخش مهمی از اپوزیسیون رنگارنگ بورژوازی و امسک خارج کشوری از قماش سلطنت طلب و جمهوری خواهانی از نوع استحاله چی ها و ملی گراها و چپ های هویت از دست داده بیفزائیم، آنگاه به ابعاد این فرادستی بهتری خواهیم برد و خواهیم دانست که در چالش با نئولیبرالیسم با چه جنبه نیرومند و گسترده ای مواجهیم. باین ترتیب می توان نتیجه گرفت که گفتمان لیبرالیستی-صرفنظر از آن که این گفتمان درکشور جهان سومی از نوع کشورما از چه سیمای وحشتناکی برخوردار می گردد- عملاً گفتمان برتر را تشکیل می دهد.

اگر خواسته باشیم یک مقایسه تطبیقی با زمان پیش از انقلاب بهمن به نمایم، اگر در آن زمان ما شاهد چیرگی گفتمان مذهبی و نوعی پوپولیسم ضدامپریالیستی برجانبش ضداستبدادی-سلطنتی بودیم، امروز ما شاهد چیرگی گفتمان نئولیبرالیستی هستیم که مثلاً مطابق آن مخالفت با خصوصی سازی و یا نظام سرمایه داری امری مضحک تلقی شده و شعاربرابری متروک دانسته می شود. اگر در آن زمان رژیم شاه با سرکوب نیروهای مدافع دموکراسی و لائیک جاده صاف کن فرادستی روحانیت و نهادهای دینی برجانبش ضداستبدادی گردید، هم اکنون رژیم جمهوری اسلامی با سرکوب نیروهای دیگر اندیش و دمکرات و نیروهای رادیکال جاده صاف کن نیروهای مدافع نئولیبرالیستی می گردد.

باین همه آن چه که در سطح اعماق می گذرد با آن چه که در سطح دستگاه رسمی و رسانه ها و لایه های طبقات مرفه می گذرد، بالکل متفاوت است. در آن جا-اعماق- علیرغم بمب باران تبلیغاتی داخل و خارج، شاهدیم که کارگران و زحمتکشان و جب به جب برای حفظ آن چه دارند و برای بدست آوردن آن چه از دست داده اند و برای آن چه که باید بدست بیاورند، برای دست یابی به حق کار و آموزش و بهداشت و مسکن و سایر حقوق اجتماعی خود می جنگند.

باین ترتیب لازم است که با اتکاء به آن چه که در اعماق می گذرد، زرادخانه مبارزه علیه نئولیبرالیسم از سوی جنبش مزد و حقوق بگیران نیز بکار افتد. کارگران و زحمتکشان کشورما برای پیش برد موفقیت آمیزتر نبردهای خود ناچارند که پنجره های خانه های خود را برای ورود نسیم جهانی مبارزات ضد سرمایه داری به داخل خانه هایشان بگشایند. فضای دم کرده و حبس شده کنونی حاکم بر کشورمان می تواند و باید عوض شود. بدون منزوی ساختن گفتمان نئولیبرالیستی و تأمین تفوق گفتمان آزادی های سیاسی و برابری های اجتماعی جنبش کارگران و

ادامه از صفحه سه

جنبش مزد و حقوق بگیران

زحمتکشان، نمی تواند از نبردهای موضعی و عقب دارانه فراتر برود.

قسمت سوم و پایانی این نوشته را به سؤالی درمورد رابطه نیروهای هوادار کارگران با کارگران و چگونگی نقش آن ها به پایان می برم.

چگونگی رابطه نیروهای مدافع طبقه کارگر با این طبقه

در طی بیش از دو دهه گذشته متأسفانه این نیروها قادر نشدند که رابطه خود را با جنبش طبقه کارگر از یک سو و با خودشان از سوی دیگر بشکل اصولی و بدور از فرقه گرایی تنظیم کنند. در نتیجه بجای آن که در نقش مقوم شکل های طبقاتی زحمتکشان در فرادای پس از انقلاب ظاهر شوند، خود مسبب ایجاد تنش و بیشتر در میان کارگرانی که فاقد سنت شکل های نیرومند و پاکر فته اتحادیه ای بودند گردیدند. بدتر از این، آن ها حتی پس از وقوع فاجعه نخو استند و نتوانستند، به نقد از عملکرد منفی خود پرداخته و درس های لازم را بگیرند. چنان که مثلاً به عنوان نمونه هنوز هم قادر نیستند به مناسبت ماه مه در خارج کشور به یک سری همکاری ها و اقدامات سراسری مبادرت ورزند. بنابراین هم چنان روحیه فرقه ای و سکتاریستی وجه مشخصه اکثر این نیروها را تشکیل می دهد. آن ها هنوز به بلوغ تفکیک بین برنامه اخص خود از اشتراکات حداقلی که می تواند مبنای حرکت به جلو بهر راه دیگران باشد، نائل نشده اند. در نتیجه با مشروط کردن نقطه عزیمت به پذیرش برنامه های اخص و حداکثر خود، راه هر گونه هم کاری و غلبه بر پراکندگی را مسدود ساخته اند. اکثر آن ها در ورطه پارادوکس بین برنامه اخص خود با الزامات عملی حرکت پر دامنه که هم ضرورت لحظه است و هم منطق مشخص خود را می طلبد، هم چنان در حال دست و پا زدن بین مرگ و زندگی بسر می برند. تا آن جا که به نیروهای خارج کشور و مدافع طبقه کارگر می گردد، پراکندگی مفرط آنان باعث شده است که نتوانند تلاش مؤثری را برای پیوند حتی حداقل با بدنه اجتماعی و جنبش زحمتکشان برقرار سازند.

اگر نقد فوق درست باشد، بنابراین راه خروج از این بحران آن است که مدعیان مدافعان مزد و حقوق بگیر، ضمن حفظ اختلافات برنامه ای و غیر برنامه ای خود، حول شماری از اشتراکات هم اکنون موجود فی مابین به اقدام ها و هم کاری های مشترک دست بزنند. و در همان حال با گشودن باب دیالوگ حول اختلافات خود تلاش ورزند که حتی الامکان به میزان تقاهم خود بیفزایند و به تعمیق آگاهی مردم باری رسانند. تنها باین ترتیب است که آنها می توانند در شرایط بحرانی کنونی به نقش آفرینی بیشتری بپردازند و از مرگ محتوم سیاسی برهند. آن ها باید بدانند که اگر چنین

نکنند، بیش از پیش به خوش نشین های پرچانه و راج اقلیم سیاست تبدیل خواهند شد. نباید فراموش کرد که در آب خرد تنها این ماهیان خرد هستند که می توانند به حیات خود ادامه دهند. بنابراین باید بستر پر آبی برای شنا کردن بوجود آورد. این تنها راه جلوگیری از نابودی گونه های روبزوال موجود است. زوالی که قبل از هر چیز از فرقه گرایی و سکتاریسم تغذیه می کند.

11 اردیبهشت 83

* از نظر بنیان گذاران سوسیالیسم علمی، کارگر به کسی اطلاق می گردد که اساساً از طریق فروش نیروی کار خود زندگی می کند و با ایجاد ارزش اضافی بر میزان سرمایه می افزاید. اعم از کاریدی و فکری. از این رو مفهوم کارگر تنها با کاریدی تعریف نشده است. گرچه در آن زمان کمیت کاریدی بر کارهای خدماتی و فکری می چربیده است. از سوی دیگر شاهدیم که روند تکامل جوامع بشری با کاهش میزان کاریدی نسبت به کارهای خدماتی و فکری همراه بوده است. بنابراین محدود کردن کارگران به کاریدی نه با نظریه بنیان گذاران سوسیالیسم خوانائی دارد و نه با واقعیت انکشاف تکامل جامعه سرمایه داری.

ادامه از صفحه دو

تحركات اعتراضی چایکاران

و کاربرد داشت بین گیلانیان دوسوی رود، گیلان راه دو قسمت می کند. بخش غربی با گیلان غرب که شامل: آستارا، انزلی، طوالش، رضوان شهر، هشتپر، اسالم، شفت، فومن، ماسال، صومعه سرا، رشت، رودبار، منجیل، کوچصفهان تا خود سپید رود که به آن گیلان باختری یا به پس beye-pas (پسا گیلان) می گویند. هنوز هم در شرق گیلان، به گیلک های غرب گیلان که ناشناس باشند بیه بسی bepasi گویند یعنی (ان سوی آبی)، گیلک آن سوی سپیدرود و بخش شرقی با گیلان شرق که شامل: آستانه اشرفیه، لاهیجان، سیاهکل، لنگرود، کومله، املش، رودسر، کلانجا ی تامرزرا، مسرادر برمی گیرد که به آن گیلان خاوری یا بیه پیش گیلان beye-pish گویند. اضافه کنم شرق گیلان شامل دویخش گیل در جلگه ها و دیلم ها که در کوههای دیلمستان زندگی می کنند. گروهی از کوهیها بیلاق و قشلاق می کنند و گروهی در آبادیها سکونت دایم دارند. از سویی به دامداران کوه نشین که در جلگه ها و کوه ها کوه می ساکنند، گالش و به کشاورزان کوهستانی کلایی گویند! استان گیلان یا استان شمالی بر قسمتی از ارتفاعات شمالی ایران شامل: دامنه های شرقی تالش و جزیری از دامنه های شمالی البرز اطلاق می شود که نواری ساحلی با پهنایی متغیر، آنها را در ارتباط با دریای خزر قرار می دهد. که جدایی آنها از استان مازندران برای اهالی غیر بومی تا حدی دشواری کندهای سرزمین یکی از سرسبزترین و حاصلخیزترین استان های کشور است یا بزبانی بود!

چای و ورود بازرگانی این صنعت به ایران:

(ادامه مقاله در شماره بعد)

(دیدگاه)**"نگاهی به روشهای "سیاسی-عبادی"
خانم "شیرین عبادی"****= به انگیزه سفر کانادا =**

ملا حسینی (امام جمعه مادام العمر ارومیه) که او را به حق مشهورترین و پرکارترین طنز پرداز رژیم " الهی - فکاهی " حاکم بر ایران میدانند، در یکی از خطبه های خود در هنگامه اعلام خبر برنده شدن جایزه صلح نوبل توسط خانم شیرین عبادی، همچون سایر سردمداران رژیم، با لحن تحقیر آمیزی ضمن پی ارزش دانستن جایزه و اهداف توطئه آمیزان، گفته بود که " عبادی " بودن صرف کافی نیست، آدم باید " سیاسی-عبادی " باشد!!

در آنزمان خانم عبادی در واکنش به انتظارات بخشهایی از مردم ایران که دوست داشتند در وجود او یک

" قهرمان سیاسی " ببینند که سرانجام با رهبری داعیانه خود، رهایی را به ارمغان خواهد آورد، بدرستی گفت که با قهرمان پروری مخالف است و افزود که " سیاسی " نیست و همواره میخواید در خارج از دایره قدرت باقی بماند.

تا اینجا داستان، کسی نمی توانست به او خرده گیرد. انسانی تصمیم گرفته که دفاع از امر حقوق بشر را وظیفه خود تلقی کند و به هیچوجه خرقة " سیاستمداری " را به تن نکند. سیاسی بودن یا نبودن، اجبار نیست و حق انتخاب انسانها را نمیتوان از آنها سلب کرد.

در واقع شیرین عبادی تا قبل از دریافت جایزه صلح نوبل، به این متد خود وفادار بود. اگر چه در دوره قضاوت ایشان در سیستم دادگستری رژیم پهلوی، سند و نشانه ای از فعالیت برای حقوق بشر و افشای نظام جهنمی ساواک و اختناق شاهنشاهی در بیلان زندگی او مشاهده نمی شود، اما بعد از انقلاب 57 - بویژه در سالهای دهه هفتاد- یکی از کوشنده گان حقوق بشر بطور عام و حقوق زنان و کودکان و نیز زندانیان سیاسی بطور خاص بود و در این راستا تلاشها و خدمات ارزشمندی داشته است.

نگارنده، نخستین بار در کنفرانس سالانه بنیاد پژوهشهای زنان در 1995 (که در سیاتل آمریکا بر گزار می شد) با نام و نظرات خانم عبادی آشنا شدم. در آن سال، شیرین عبادی به همراه زنده یاد پروانه اسکندری (فروهر) جزو میهمانان سخنران بنیاد از داخل کشور بودند. خانم عبادی در آن سال با تسلطی که بر اصول و قوانین مدنی و کفیری حکومت اسلامی داشت، تضاد آن با حقوق بشر - بویژه برابر حقوقی زن و مرد- را افشاء نمود و ناهمخوانی آنها را با قوانین مدرن و دموکراتیک امروزی نشان داد. در آن سخنرانی جذاب هیچ نشانه ای از توهم خانم عبادی به اسلام و حکومت اسلامی دیده نمی شد.

بعد ها آواره کتابهای ایشان - بویژه کتاب مربوط به کار کودکان و ضدیت آن با کنوانسیونهای بین المللی- بر شهرت ایشان افزود. ضمن اینکه بعنوان نخستین قاضی زن در ایران- که بعد از انقلاب توسط رژیم اسلامی بیکار شد- فعالیتهایی از این دست، بازناب بین المللی خوبی نیز پیدا می کرد. با این همه، در دوران بر آمد مجدد جنبش حق خواهی مردم کشورمان بعد از انتخابات خرداد 76 بود که نام خانم عبادی بیش از هر زمان بر سر زبان ها افتاد. او از یکطرف بعنوان وکیل مدافع، وظیفه دفاع از خانواده های قربانیان قتلهای زنجیره ای پائیز 77 را بعهده داشت وکالت بسیاری از زندانیان سیاسی، روزنامه نگاران و دانشجویان زندانی را پذیرفته بود و در ماجرای ضبط و افشای اسرار یکی از رهبران سابق انصار حزب الله (امیر فرهاد ابراهیمی) نقش مهمی داشت و از سویی دیگر بعنوان یک زن دموکرات، در بسیاری از تلاشها و چالش های مربوط به جنبش مستقل زنان ایران دخالت داشت و در عین حال بعنوان یکی از پایه گذاران " انجمن حمایت از حقوق کودک"، سهم بایسته و شایسته خود را در دفاع از منزلت و حقوق کودکان نیز ایفاء می کرد. به همین

خاطر وقتی خبر مربوط به اعطای یکی از مهمترین جوایز بین المللی (جایزه صلح نوبل) منتشر شد، بسیاری از آزاد اندیشان داخل و خارج از کشور، آنرا یک پیروزی برای مبارزان حقوق بشر و یک تودهنی دیگر به رژیم استبداد مذهبی در ایران دانستند. استقبال کم سابقه از خانم عبادی در فرودگاه تهران و ناخرسندی محافظه کاران رژیم و حتی سکوت و برخورد انفعالی شماری از اصلاح طلبان حکومتی (نظیر خاتمی که جایزه صلح نوبل را کم ارزش دانست) نشانه ای از اهمیت سیاسی این رویداد بود.

اما " مرحمت " کمیته صلح نوبل، " بی طمع " نبود، این کمیته بعنوان یکی از اندام های سیاست خارجی در اروپا و جهان، در دوران پر التهاب بعد از حادثه تروریستی 11 سپتامبر و اوجگیری تهاجمات جنگی آمریکا از یکسو و اقدامات تروریستی بنیاد گرایان اسلامی از سوئی دیگر، دنبال کسی می گشتند که در چارت سه گانه " دیالوگ انتقادی- نسبیست فرهنگی - گفتگوی تمدنها" بگنجد. چنین فردی می بایست، مسلمان، ساکن خود " جهان اسلام" اما مدرن، میانه رو و فاقد دشمنی با ارزشهای غرب می بود. در واقع نفع سیاست خارجی حاکم بر اتحادیه اروپا، این بود که از طریق تقویت گرایشات میانه رو و اصلاح طلب مسلمانان، در خاورمیانه، از یکسو قدرت یکه تاز ایالات متحده را از داشتن بهانه برایجولانهای جنگی اش محروم کنند و از سویی دیگر جلوی رشد گرایشات افراطی و بنیاد گرایانه را در این کشورها بگیرند.

البته میدانیم که رسماً و کتباً چنین سیاستی از سوی اندام های نوبل اعلام نشده و در این زمینه، تعهدی هم از گیرنده گان جوایز صلح نوبل برای اجرای آن گرفته نمی شود.

اما در جهان سیاست، لازم نیست هر چیزی به ثبت رسد. گاه یک ایماه، یک اشاره و یا نحوه معرفی و گزینش نامزدها و اعلامیه ای که در مورد علل اعطای جایزه به این یا آن شخصیت منتشر می شود، خطوط اصلی انتظارات این کمیته اروپایی را مشخص می کند. مثلاً در معرفی خانم عبادی، اصرار عجیبی در مورد مسلمان بودن او و علاقه ایشان به قرانت امروزی از اسلام و روشهای میانه روانه و صلح آمیز تحقق آن وجود داشت. حضور او در خود ایران (بعنوان یکی از کانونهای بحران) نیز برای کمیته مزبور اهمیت به سزایی داشت. از همین رو، خانم عبادی خیلی سریع " پیام " را گرفت و " منظور " حضرات را متوجه شد. از این زمان به بعد بود که خانم عبادی، رسالت

" سیاسی-عبادی " پیدا می کند. از یکسو در مصاحبه ها پشت سر هم در مورد مسلمان بودن و عدم ضدیت اسلام با دموکراسی صحبت می کند و از سویی دیگر نتایج سیاسی چنین اظهار نظری را در مورد تداوم سیاست شکست خورده اتحادیه اروپا و ابوزیسیون رفرمیست وطنی در مورد امکان استتاله و پیروزی اصلاحات دموکراتیک را پی در پی باز تاب میدهد.

او از یکطرف در واکنش به آزاد اندیشان داخل و خارج که انتظار دارند خانم عبادی با درک موقعیت کم نظیری که بدست آورده، مچ رژیم را در عرصه جهانی بیش تر باز کند، می گفت که سیاسی نیست و نمی خواهد قهرمان سیاسی باشد، اما از سویی دیگر، فرهنگ مدارا و سازش را در قبال جناحی از رژیم، تبلیغ می کرد. (از جمله اینکه در مصاحبه با روزنامه " الشرق الاوسط " گفت که عصر انقلابات به پایان رسیده است !!) او از یکطرف در پاسخ به این سنوال که اگر عضو کمیته نوبل بود، جایزه را به چه کسی تقدیم می کرد؟ می گوید که آنرا به خاتمی هدیه می کرد، از سویی دیگر با حضور در مجلس اخته و بی عرضه ششم، " هندوانه زیر بغل آنها" میگذاشت و این مجلس سترون را الگوی یک پارلمان موفق ارزیابی می نمود و از جانبی دیگر، حضور در انتخابات فرمایشی مجلس هفتم را (کمی قبل از آغاز تحصن و بایکوت نماینده گان اصلاح طلب مجلس ششم) یک وظیفه و حق شهروندی میدانست که نباید مردم خود را از آن محروم کنند. در واکنش به برخی از همکاران سابق خود (فعالین حقوق بشر در ایران) نیز آنها را به تندروی محکوم نموده و مروج فرهنگ مدارا و مماشات گردید. او این مواضع را حتی اکنون نیز تکرار می کند که آخرین آن، سخنان و مصاحبه های ایشان در سفر اخیر به کانادا است.

ادامه از صفحه 5

نگاهی به روشهای

ظاهراً دانشگاه UBC در ونکوور و برخی دیگر از دانشگاهها در کانادا، تصمیم می گیرند که با دعوت از تعدادی برنده گان جوایز صلح نوبل، دکترای افتخاری تقدیم آنها کنند. بر اساس این دعوتنامه، دالایی لاما (رهبر مذهبی بودایی ها و رهبر سیاسی تبتی ها در تبعید) دزد موند توتو (اسقف سیاهپوست و مشهور دوره آپارتاید در آفریقای جنوبی) و شیرین عبادی وارد کانادا شدند. قرار بود " واتسلاو هاول" نیز جزو ایشان باشد که به دلیل بیماری نتوانست، سفر کند.

در این مورد نیز ما با رله غیر رسمی یک " پیام " روبرو هستیم. میدانیم که سیاست خارجی کانادا بر خلاف سیاست اقتصادی آن، تا حدودی از سطره بلامنازغ همسایه قدرتمندش (آمریکا) مصون است و میتوان گفت که تاحدود زیادی به سیاست اتحادیه اروپا شبیه است. در دعوتنامه اخیر، سه نفر بعنوان سمبل های بودائیسیم، مسیحیت و اسلام در نظر گرفته شده اند که بجای گفتمان جنگ ادیان و نبرد مذاهب، دیسکور (گفتگوی) تمدنها را تبلیغ می کنند و در عین حال هر سه نفر در حوزه سیاست، به روشهای ملایم و مسالمت آمیز گرایش دارند.

در طول اقامت آنها، گرچه دالایی لاما بیشترین پوشش خبری را بخود اختصاص داد و رسانه ها خیلی کمتر به خانم شیرین عبادی پرداختند، اما در مجموع سعی می شد از طریق این مثلث متفاوت الادیان، پیام های خاصی را مخابره کنند.

در یکی از این سمینارها (که جنبه کاملاً مذهبی و الهی داشت) و در روز یکشنبه دو مه از تلویزیون CBC پخش شد، خانم شیرین عبادی، با غلظت هر چه تمامتر در نقش یک متدین اسلامی ظاهر شد. او همچنین در روز پنجشنبه 29 آوریل به دعوت سازمان ایرانیان غرب کانادا در هتل هایت ونکوور (به اتفاق خانم مهرانگیز کار) در حضور حدود 400 نفر از ایرانیان، جلسه پرسش و پاسخ داشت. در این نشست او از تازه ترین اقدامات مثبت خویش در زمینه جمع آوری کمک برای زلزله زده گان بم، شرکت در بنای کانون مدافعین حقوق بشر در ایران و اعتراض به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بخاطر ننگجاندن بررسی پرونده حقوق بشر رژیم ایران در دستور کار خود، سخن گفت و ضمناً اعتقاد خود را به بی قید و شرط بودن آزادی بیان، مطبوعات و تشکل و نیز لغو کامل هر نوع شکنجه و اعدام اعلام داشت، با این همه از برخی مواضع و عملکرد " مثبت " محمد خاتمی صحبت نموده و موضع قبلی خود در مورد عدم تناقض اسلام و دموکراسی را تکرار کرد. در روز جمعه 30 آوریل نیز یک جلسه خصوصی به اتفاق خانم مهرانگیز کار، شهلا لاهیجی و تعدادی از هنرمندان و گروههای موسیقی و رقص در یکی از سینماهای ونکوور شمالی برگزار شد که چند صد نفر دعوت شده بودند و ورود برای عموم آزاد نبود.



آنچه تقریباً در تمامی سخنرانیها و مصاحبه های خانم عبادی در کانادا، خط اصلی راهنمای او محسوب می شد، همانا کوبیدن بر انطباق اسلام با دموکراسی بود.

در این زمینه بنظر میرسد با نوعی آشفتگی فکری روبرو هستیم. تردیدی

نیست که طرح این ایده که " یک مسلمان نیز می تواند دموکرات باشد" کاملاً درست است و روند استقرار دموکراسی در تمامی کشورها، این مهم را به اثبات میرساند. من قبلاً (در سلسله

گفتارهای " تئوکراسی یا سکولاریسم") هم نوشته بودم که لازمه دموکرات بودن، آته ایست (لامذهب) شدن نیست، اما سکولار بودن (اعتقاد به جدایی دین از حکومت و تبدیل مذهب به امر خصوصی انسانها) باید جزء جدایی ناپذیر هر مدعی دموکراسی خواهی باشد.

بخشی از آته ایست ها (از جمله بخشی از چپ ها) در پلمیک های خود معمولاً این نکته اساسی را که توسط نظریه پردازان اصلی سوسیالیسم علمی نیز مدلل شده، درک نمی کنند و عملاً مسلمان بودن و دموکرات بودن را مانع الجمع می بینند. حال آنکه میدانیم نه تنها در ایران کنونی (که اکثریت مردم از حکومت اسلامی بیزارند) بلکه در سایر نقاط جهان نیز، آته ایست ها، اقلیتی از جوامع را تشکیل می دهند، حال آنکه اکثریت مردم مدافع دموکراسی و مبنای حقوق بشر محسوب شده و در کشورهایی که دموکراسی نسبی رعایت می شود، اکثریت مردم بی آنکه لزوماً ضد مذهبی باشند، سکولار بوده و با تئوکراسی (حاکمیت دین) مخالفند. بنابراین از این لحاظ نمیتوان به خانم عبادی، خرده گرفت. میتوان با او بحث کرد که چرا می توان از اسلام ربطی به این دین ندارد، اما نمیتوان برای او و اکثریت دین باور جامعه، این شرط را قائل شد که اول باید آته ایست شوند تا " حوز دموکراسی" دریافت کنند!! بگذریم که چه در گذشته و چه اکنون افراد و جریانها و حکومتهاى ضد مذهبی را هم سرعام داریم که بوی از آزادیخواهی و دموکراسی طلبی نبرده اند. اما تکرار پی در پی سخنان خانم عبادی، هم از بعد نظری و هم از بعد سیاسی، دو اشکال بزرگ دارد:

نخست اینکه امکان وجود " مسلمان دموکرات و سکولار" اتوماتیک وار به معنای دموکراتیک بودن اسلام و یا مبتنی بودن آن بر مبنای حقوق بشر نیست. چنین ادعایی از نوعی " ایده آلیسم تاریخی" رنج میبرد. یعنی اپیدئولوژی را فارغ از زمان پیدایش آن بررسی می کند. اگر تقاسیر آیت الله ها و روایات و نصاب امامان و احادیث پیامبر را هم در نظر نگیریم و فقط به کتاب غیر قابل تغییر و " کامل برای همه اعصار!!" یعنی قرآن بسنده کنیم و آنرا روح بنیاد دین اسلام ببنداریم، آنگاه چگونه میتوان ادعا نمود کتابی که بیش از 1400 سال پیش نوشته شده (و بقول مسلمانان بر محمد نازل شده) در جامعه عقب مانده، مردسالار، پدر سالار، بدوی و مبتنی بر بربریت شبه جزیره عربستان، حاوی و مدعی حقوق بشر و مبنای دموکراسی و مدنیت باشد که همگی مفاهیمی مدرن و امروزی محسوب می شوند. آیا آیات مربوط به قصاص، تعزیر، جنگ و کشتار، تعدد زوجات، صیغه، نابرابری زن و مرد، خشونت علیه کودکان و زنان، برده گی کشیدن اسرا، تجاوز به کنیزان، توهین و جنایت علیه همجنس گرایان، محکومیت نوشیدن مشروبات الکلی و مجازات شکنجه آلود خاطیان، تهدید و کشتار مردان و کافران و منافقان و انبوه اعتقادات توحش آمیز و قرون وسطایی را نمی بینید که این چنین- با یک چرخش قلم- پدیده ای متعلق به 14 قرن پیش را منطق با دموکراسی و آزادی می پندارید؟ نه تنها اسلام، بلکه هیچ دینی نمی تواند چنین ادعایی بکند. حتی انقلاب کبیر فرانسه در 1789 میلادی که نقشی جهانشمول در انتقال بشریت از دوران انگیزاسیون و ظلمت فئودالی- مذهبی به دوران مدرنیته و پلورالینه داشته است هم نمیتواند ادعا کند که حقوق بشر را به مفهوم امروزی اش پیاده کرده است. میدانیم که در آن انقلاب بورژوا- دموکراتیک، پس از پیروزی بر استبداد سلطنتی، نه تنها نیمی از جمعیت یعنی زنان، حق انتخاب کردن و شدن نداشتند، بلکه مردان مزد و حقوق بگیر (کارگران و بزرگان) فاقد چنین حقی بودند و مالکیت، شرط برخورداری از حقوق شهروندی بود. اعطای حق رای به زنان حتی در بسیاری از کشورهای اروپایی تنها پس از جنگ دوم جهانی بوده که رواج یافته است. با این اوصاف چگونه میتوان قرآن را حامی و حافظ حقوق بشر دانست؟ کسی چنین انتظار بیهوده ای هم نه از این دین و نه از هیچ دین دیگری نداشته و ندارد که مثلاً یک یا دو یا سه هزار سال قبل، مبتنی بر دموکراسی بوده باشند. مجموعه توانایی بشر در آن اعصار، بگونه ای نبوده که جامعه ای مبتنی بر آزادیهای بی قید و شرط داشته باشند. تصور اینکه مثلاً یک و دو هزار سال قبل، جامعه ای عاری از شکنجه و و اعدام داشته باشیم، بیشتر به یک مایخولیا شبیه است.

ادامه از صفحه 6

نگاهی به روشهای.....

نگذاریم بم فراموش شود! (7)
یاد از دست رفته گان بم راگرامی
بداریم، زندگان بم را دریابیم!

amir_l@hotmail.com

امیرجوهری لنگرودی

یادداشت:

داشتم به دوست نازنینی جواب می دادم: من وجه به نجوست 13 سال؟ که اوبدون رودربایسی روکرد به من وگفت: آخه توکه این همه زورمی زنی ومی نویسی: «نگذاریم بم فراموش شود!» خودت شدی اولین فراموش کارسال! نگه این نجوست 13 سال تورا هم گرفت؟ باشمرتمه گی سرم راپابین انداختم وپرسیدم: چطورمگه، فراموشی ام چه ربطی به این نجوست داره؟ گفت: آخه توفسخت ششم سلسله یادداشتهای بم ات رادر13 فروردین 83 نوشتی وتامروز13 اردیبهشت به کلی بم رافراموش کردی! گفتم: حالا این تکه پاره هام چقدروبه چه کارخلق الله میادیاثری به دل سنگ این دولتیان میاندازه که توابنقدریگیری هستی؟ گفت: همین حد که می نویسی، اینهوداری رنج نامه ی ماراردیف می کنی، این راهی بگیر، یک جایی ثبت میشه که برمردم مادراین فاجعه انسانی چه گذشت؟ ازاین کاردریغ نوزز! باحجی مخلصانه قول دادم که مرتب به انجامش رسانم، چنین یاد!

حتمابه گوش تان خورده که مردم بم طی نامه ای در_بهمن ماه 82_ به صدر نشینان مجلس ششم، حرف های دل شان رازاواورخسته جان برزبان راندهند این نامه درزیردست وبای دعوای آنان بایکدیگرو فعالیتهای انتصاباتی مطبوعات گم وگوشدوتنها درسطح وبلاگهای شخصی انعکاس یافت0 من نیزازطریق _مخنت گزاری یکی ازخوانندگان این یادداشتهای_م_به آن دست یافتم، دراین نوشته به لحاظ اهمیت مضمونی رنجامه مردم بم، دیگربار_تنها قسمت هایی_از نامه راززیراوبم رهایش می سازم تااگردرسطح مطبوعات بای مهری روزنامه نگارها روبرو شد، اینباردارندگان شبکه انترنیتی، آنرا به گسترده ترین شکل بازتاب دهند!

ازبم باشما سخن میگویی: ازشهر رنج وبهارتاریخ، از شهربهمن وفرامر، از شهرتاریخ، ازآراک بم وسپس قیله محمدی ازمحراب توحیدی، ازاین همه مصیبت، از شهرقنات هاوکاریزهای مرده، نخلستان های تشنه، ازفاجعه بم می گویم0 تلاش وهمدلی مردم، ازلحظاتی می گویم که شهرازحجم عظیم امداد رسانان وکمک های می رفت که بازمنفجر شود000 باشد که باهمفکری وهماهنگی بتوانیم زخم های عمیق بم رااندرکی الیتم بخشیم!000 از شما دست اندرکاران می خواهیم، ازآنجا که به تجربه آموخته ایم، گروههای مردمی وسازمان های مستقل بومی وغیربومی، می توانند درشرایط بحرانی اهرم های مناسب وکارایی به حساب آیند، توصیه می کنیم برای تصمیم گیری نهایی درجهت ساخت مجدد شهربم، نظرات وبیشنهادات ایشان موردتوجه وعنايت قرارگیرد0 ما معتقدیم که نیروهای بومی ومتخصصین شهربم که امروز درسراسرحجان پراکنده اند، می توانند نظرات مثبت وگره گشایی ارائه دهند0 تلاش های صورت گرفته که مصیبت دیدگان بم درانجمن ها وبنیادهایی گرد هم آیند تا ضمن مشغول شدن به بازسازی، ازالتهايات روحی ایشان کاسته ودرجهت سازندگی ارائه طریق نمایند0 امروزانجام هربرنامه ای بدون مشورت بامردم بم ونمایندگان ایشان،چندان مقرون به موفقیت نخواهدبود... استفاده ازنیروهای محلی درکنارنیروهای سایرپیمانکاران وسازندگان وارگانهای مختلف اعزامی به بم راه حل مناسبتری است0 به هرحال دوباره کاری هاوساخت بناهای

دوم اینکه، تکرار پی در پی چنین سخنانی در شرایط کنونی ایران، دارای یک بار سیاسی معین است. در ایران یک حکومت اسلامی به مدت یک ربع قرن است که حکم میراند. در درون این حکومت جناح موسوم به اصلاح طلب مدعی " مردم سالاری دینی" است و اصرار دارد که حکومت دینی را با مختصر فرمهایی حفظ کند. در بیرون از این حاکمیت، نیروهای سیاسی معینی (چه ایرانی چه خارجی) وجود دارند که با خاک پاشیدن به چشم خلاق، رویای استحاله این رژیم عصر شترخوانی را به سر میبروراند. بازار این توهم پراکنی بیش از هر زمان در سالهای پس از دوم خرداد 76 گرم بوده، اما اکنون با بن بست کامل جناح دو خردادی، و سیلی محکم اکثریت مردم به کلیت نظام در انتخابات شوراها در اسفند 81 و مجلس هفتم در اسفند 82 دارد آخرین نقس های خود را می کشد. کسی که در این برهه زمانی در ایرانی با حکومت اسلامی، سخن از امکان انطباق اسلام با دمکراسی سر دهد، چه خود بداند چه نداند، دارد به تور " مدینه النبی" و " مردم سالاری دینی" هیزم می ریزد و این تلاشی ست عبث برای به تعویق انداختن انقلاب عادلانه مردم ایران علیه رژیم اسلامی حاکم.

زمانی اپوزیسیون، اتحادیه اروپا را بخاطر سیاست معروف به " دیالوگ انتقادی" در برابر جمهوری اسلامی (که معنایی جز ممانشات با این رژیم جنایتکار نداشت) مورد حمله قرار میداد، اما واقعیت این است که در برخورد با مواضع متناقض (مثبت و منفی) خانم عبادی، بهترین متد همین " دیالوگ انتقادی" است.

از یکطرف باید زحمات و تلاشهای او را در دفاع از زنان، کودکان و زندانیان سیاسی وعقیده تی پاس داشت و او را در تداوم چنین فعالیت هایی تشویق کرد و محدودیتهاى او در داخل کشور و زیر ساطور جلاخان حاکم را در نظر گرفت، و از سویی دیگر نباید به خاطر این خدمات، چشم بر توهمات و ضعف های " سیاسی- عبادی" وی فروپوشید.

با وی باید سیاست بحث و انتقاد را به پیش برد و محدودیت های نظری و عملی افقهای فکری و پیشنهادی او را به چالش طلبید. هر جا که متناسب با شهرت جهانی خود، قدمی و قلمی برای دفاع از حقوق بشر و منزلت انسان، بر میدارد، یار و یاور او بود و هر جا که با توهم پراکنی، به مجری سیاست های شکست خورده تا کنونی تبدیل

می شود، بی هیچ گذشتی، مورد نقد قرار داد.

به هر حال، خانم عبادی لازم است این نکته را در معادلات خود بگنجانند، که اگر نتواند آرزوهای مردم را در پراکنی خود بازتاب دهد، مردم منتظر او نمی مانند و خیلی زود از او عبور خواهند کرد!

6 مه 2004

نگذاریم بم فراموش

موقت باید به حداقل برسد مستند کردن بازسازی شهریم وارگ تاریخی جهت استفاده در حوادث مشابه بسیار مهم و حیاتی است اگر چنین کاری در زلزله سال 1369 منجیل ورودی صورت گرفته بود اگر می توانستیم بازسازی شهریم را با سرعت بیشتری به انجام برسانیم 0 به هر حال تا پایان فروردین سال 1383 فعالیت های مهم زیربایده انجام برسد:

- 1) تصویب طرح جامع شهریم
- 2) مطالعه و بررسی شیوه ها و سیستم های مناسب ساخت بناهای مقاوم
- 3) اسکان موقت زلزله زده گان
- 4) شناسایی کامل افراد و خانواده های غیر بومی ساکن بم
- 5) (آمارگیری از ساکنین شهریم !

توصیه می کنیم: کمیته ای از نمایندگان جهت انجام این امر خطیر در مجلس تشکیل، تا زمینه دریافت کمک ها و نظارت ایشان بر هزینه کردن اعانات فراهم شود 0 سازمان های غیردولتی متشکل از مصیبت دیده گان بم، آمادگی خود را جهت همکاری اعلام می نمایند! پرسش اینجاست: چرا وضعیت اضطراری قبل از وقوع حادثه اعلام نشده است؟ پیگیری این مهم راز شما انتظار داریم! همچنین می خواهیم در بازسازی شهریه مساله ی گسل ها و فاصله ی مناسب ساخت و سازهای جدید از گسل بم نای سد، توجه شود 000!

هنوز مساله ی مهاجرین به شهر بم حل نشده است 000 می دانیم: فقر و محرومیت در مورد فوق دخالت نام دارد 0 بی بهره بودن بخش های عظیمی از مردم از امکانات اولیه ی زندگی موجب شده که شهرهای مختلف و روستاهای دور و نزدیک به بم هجوم آورده اند

بایستی با کمک نیروهای بومی، شناسایی ایشان (افراد غیر بومی) به طور جدی پیگیری و ادامه یابد، پس از شناسایی و کمک محترمانه به ایشان و فراهم کردن وسیله ی انتقال، به بهرستی شهرهای خود معرفی شوند تا زمینه ی ماندگاری در منطقه و شهر خودشان فراهم گردد 0 دروازه های ورودی و خروجی شهریم به نظم و کنترل بیشتری نیازمند است تا مشکل فوق مجدداً خودنمایی نکند!

ارگ بم هویت ماست 0 مردم مصیبت زده بم در غم ازدست دادن عزیزانشان متاثر و اندوهگین هستند، اما در عین حال سعی می کنند با توداری شیون و زاری نکنند 0 اما دیدن ارگ تخریب شده بم که هزاران سال به عنوان سمبل این منطقه ایستاده بود، بغض هر هکنگری را می ترکاند 0 از اینرو ست که می گویم: ارگ بم هویت ماست 0 ماهر گریچ بچ های پنهان و آشکار نگهداری ارگ رابه شکل کنونی بر نمی تابیم 0 ارگ بم باید ساخته شود 0 اعلام آمادگی یونسکو و دولت ایتالیا، جهت بازسازی ارگ بم، موجی از شادای راد چشمان اشکبار مردم ما موجب شده است 000 پیشنهاد می کنیم و مصریم که ارگ توسط خود ما ایرانیان ساخته شود 0 همچنان که در هزاره های قبل اجداد ما دست به ساخت چنین گوهر گرانبهائی زدند 0 ما می توانیم، چنین کنیم 0 ارگ بنایی است ایرانی و بخشی از هویت ملی ما 000

ضمن تشکر و قدردانی از کلیه ی سازمانهای امداد رسان داخلی و خارجی دولتی و غیردولتی 000 خواستار این می باشیم که لیستی از کلیه ی اقلام اهدائی جهانی که به وسیله ی کشتی هواپیما جاده های ریلی و غیر ریلی، جهت کمک به مردم بم وارد ایران شده و در انبارهای در مرزها و استان کرمان در حال نگهداری است، تهیه و در اختیار مردم بم قرار دهد 0 توجه نمایندگان رابه امر خطیر به این واسطه جلب می کنیم که بنابه سنت مردم بم در مجلس جشن و سرور و مراسم پر سه و عزاداری، آنچه را که از طرف دوستان و آشنایان کمک می گیرند، ثبت می کنند 0 بانه ذهن می سپارند تا به موقع از عهده ی ادای دین بر آیند 0 احترام به فرهنگ و سنت مردم منطقه می طلبد که امر اخیر خصوصاً مورد توجه قرار گیرد 0 ما از طریق رسانه ها منتظر اقدامات در این زمینه هستیم!!

مصیبت دیده گان فاجعه بم

من در مورد این نامه وارد هیچ تفسیری نمی شوم، چرا که خود نامه بیش از هر سندی گویا و صریح است 0 تنها به نکاتی از نطق پیش از دستور حاتم نارویی نماینده بم در مجلس در دو ماه بعد اشاره می کنم و آن اینک:

«کسانی که مردم بم را «پرتوقع» معرفی می کنند، پاسخ فرمایند که پس از وقوع زلزله چند شبانه روز در چادر های طوفان زده و در سرمای جانسوز و گرمای طاقت فرسا همراه خانواده محترمشان در بین مردم بم بوده اند؟» وی ادامه می دهد: «چگونه چنین کسی می تواند دست و پنجه نرم کردن با بیماری و نداشتن دارو و درمان را بفهمد؟ چگونه چنین فردی، کسانی را که مار و عقرب امان خانواده شان را بریده است می فهمد؟ بدیهی است که ممکن است از توقع بیجاک مردم سخن گویند 0 شاید آنان توقع مردم بم به دسترسی به اسکان نسبتاً ایمن، آب آشامیدنی، دوری از گزند جانوران، دسترسی آسان به دارو و درمان، ساماندهی، کسب و کار و غیره را توقعی بیجا میدانند 0 وی ادامه می دهد: «نه تنها اسکان موقت بلکه وعده های آن نیز مکرراً به تعویق می افتد 0 درابتداء وعده دادند که 15 اسفند ماه 1382 آنگاه با 15 فروردین ماه 83 به تأخیر افتاد سپس 15 اردیبهشت ماه را وعده دادند که هیچ معلوم نیست این نیزه تعویق بیافتد 0» خیرگزاری کارایران ایلنا 26 فروردین 1383 (و این گفتگوی نماینده مجلس نه پاسخ نامه مردم مصیبت دیده فاجعه بم که، گلابه ای است به استاندار کرمان که مردم زخم خورده بم را در برابر خواسته هایشان، مردمی «پرتوقع» معرفی می کند!

وسرانجام اینکه خانم سیمین بهمانی به همراه علی اشرف درویشیان به نمایندگی از کانون نویسندگان ایران ویا هزینه شخصی به همراه چند تنی کارشناس معماری راهی بم میشوند 0 خانم بهمانی گزارش میکند: «تقریباً سه ماه و پانزده روز در تهران منتظر اجازه آغاز بازسازی دریم نشستیم و بولی را که به منظور کمک به ساختن يك مرکز فرهنگی، از داخل و خارج کشور اهداء شده است در دو حساب متمرکز کردیم و اهداء کنندگان را در انتظار مزده آغاز به کار، نگاه داشتیم 0 سپس تصمیم گرفتیم که با بودجه شخصی به بم سفر کنیم و اوضاع را از نزدیک بینیم! روز یکشنبه 16 فروردین 83 ساعت 30 و 8 دقیقه صبح در فرودگاه بم بودیم 000 حوصله قلم فرسای شاعرانه ندارم، آوار به گمان من به اندازه ای بود که می تواند کوهی در حاشیه کویر بسازد 0000 هشدار می دهیم که فاجعه به بالا ترین مرحله از تقابل رسیده است: مستراح های غیر بهداشتی که طبعاً نزدیک چادر هاست، شکستگی لوله های آب مصرفی در زیر زمین و آلودگی آن بانفوذ گنداب ها، نبودن حمام، نبودن بهداشت، کمبود مواد غذایی، هجوم حشرات از شیشه و پشه تا هجوم گزندگان از قبیل عقرب و مار، فرارسیدن گرمای کویری، شیوع بیماری های عفونی و هزار آفت و بلا ی دیگر بازماندگان را بیش از زلزله تهدید می کند، چرا دست روی دست گذاشته ایم؟» سایت اخبار روزیه نقل از روزنامه شرق، 24 فروردین 83 برابر 12 آوریل 2004 (پرسش این است: چه کس یا کسانی باید جواب این معما سربه مهر را بدهند مردم بی دفاع و مصیبت زده بم را ز چشم به راهی و انتظارها سازند؟

من تا به امروز گفته ام زلزله يك فاجعه طبیعی است، اما مشابه این زلزله در ترکیه، ژاپن، فرانسه، نیویورک باتراکم جمعیت صد برابر بیشتر، حتی يك صدم این فاجعه راز جهت تلفات انسانی از خود به جای نگذاشته است 0 در شرایطی که امکانات تکنولوژیک و علمی بشر، آنچنان گسترش یافته که قادر به شناخت خطوط زلزله و مهار و کنترل آن است، امداد کشور ما جان انسانها به بی مقدار ترین سطح ارزش انسانی در منظر حکومت گران نزول کرده است 0 آنان تنها به فکر سوء استفاده مقامات و افزایش ها و مافیای خودی اند و بیش از پیش به فریب آن می اندیشند باید گفت: در چنین شرایطی مقرر اصلی این فاجعه و نظیر آن همچون طیس، رودبار نظام های حاکم بر جامعه هستند جمهوری اسلامی مانع اصلی تغییر بنیادی این گنبدگی و مانع هر بهبودی در زندگی مردم ایران است تا این نظام است سهم اکثریت مردم ما محرومیت و قربانی دادن است 0 باید بیش از پیش به یاری مردم شتافت و به چرایی آن اندیشید!

از میان رسانه ها

مدیر نمونه 25 سال است. و رفسنجانی نظام شکنجه را تقدیس می کند، و خلیفه ما با چنان خودپسندی و بی اعتنائی رنجش و نفرت مردم را به ریشخند می گیرد که "پیشوا" یا پل برمر، چنگیز و اسکندر- هرنوع اشغالگر در مقابل او رنگ می بازد...

ابو غریب را شاهدانی لو دادند که از هم دستی با ظالمان شرمسار شده بودند. شاهدان ما کجا پنهان شده ان؟ از این همه دست ها که ماشه ها را فشرده، طناب ها را بالا کشید، اسناد را دید، گفتگوی ظالمان را شنید، در اطاق اشباح حضور داشت، با ستم مدارا کرد... کدام وجدان از ناانسانی خود بیدار شد و سرافکننده ظالم را لو داد؟ چرا خائنان دیروز ما گردن فرازان امروزند؟ چرا همیشه شاهدان ما شهیدانند؟! این همه عمه ظلم، این همه خائن، این همه خودفروش، این همه همدست، این همه شریک دزدو یار قافله، این همه روزنامه نگارو روشنفکرو سیاست مدار خائن، این همه آرمان فروش که بر سابقه همدستی با قدرت تکیه زده اند!! ای وای که فریاد این ملت هم از تیغی است که بر گلو دارد، هم از خنجری که در پهلو.

و اشغالگران ما بی ملاحظه ای، و بی نهایتی آن قدر بار ستم را انبوه میکنند تا ملت برای برافکندنشان شلاق بر گرده خود بزند و پیکر شرحه شرحه خویش را به دست تاریخ بسپارد، تا لاشخوران غارغار کنان دورش گرد آیند و با نوک زدن به زخم های گشاده اش، مانده حیات خود را جستجو کنند.

پس ای خلفای ایرانی، ابو غریب وصف حال ماست. بگوئید از ستم که بر زندانی رفت، که از ما گفته اید، بگوئید از بی حیایی زندانبانان، که از خود گفته اید، بگوئید از اسارت یک ملت، که شرح اسارت ماست در دست شما، بگوئید از شناعت اشغال که وصف ولایت شماست بر ایران. عکس ها، فیلم ها، حکایت دردناک شکنجه ها و قتل ها، اسناد جنایت را از ما پنهان میکنید، اسناد ابوغریب شما را افشا میکند. ما در چهره هر قربانی ظلم در جهان چهره قربانیان خودمان را می بینیم. آن جسد که کف سردخانه افتاده بود و خونش اجرها را رنگین کرده بود، زهرا کاظمی است، آن زندانی که شماره نداشت چون نامش هنوز ثبت نشده بود و زیر شکنجه مرد، اعدامی 60، اعدامی 67، اعدامی همه سال های حکومت جبار شماست؛ آن کودک که با چشمان درشت و هراسان از پشت در وینجره شکسته یک خانه ویران شده در فلوجه به ما مینگرد، فرزند آواره ما قدرتمند است؛ ما با همه قربانیان زور در دیگر کشورها درد مشترک را فریاد می کنیم و روی ماشه همه گلوله هایی که به ستم و جنایت شلیک میشود دست شما را می بینیم.

بروید روی منبرها، از ظلم، از شکنجه، از جنایت، از طمع کاری، از بالا کشیدن نفت و داروندار یک ملت، از بی اعتنائی به تاریخ و فرهنگ یک ملت، از حق کشی، از قدرت طلبی، از بی احترامی به حقوق مردم یک کشور، از حکومت ناحق، از دولت زور و از اشغال بگوئید که ما ملت ایران قربانی همین چیزها هستیم و این همه را شما بر سر ما آورده اید، و ما با همه شکنجه شدگان و با همه مظلومان جهان مرگ زور، مرگ ستم، و نابودی ستمگر، یعنی نابودی شما را آرزو میکنیم.

رسوایی شکنجه زندانیان توسط اشغالگران!

مطلبی از سایت روشنگری

www.roshangari.com

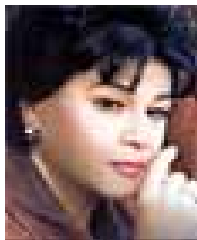
ابوغریب، حکایت ما هم هست



فریاد بیداد ابوغریب را شنیدیم که به آسمان رسیده است، حکایت زندانی است، حکایت قربانی است، حکایت زنجیر، حکایت تحقیر است، حکایت زور بی حیای ظالم، حکایت رنج بی صداک مظلوم است، حکایت ما هم هست. پس اسناد ما کجاست؟ شاهدان ما کجا پنهان شده اند، آن دستی که "جسم سخت" را بر سر زهرا کاظمی کوبید، دست که بود؟ آن فیلم ویدیویی که در آن فروهرها با خنجر پاره پاره میشوند، و ماموران خلیفه آن را دیده اند و ما ندیده ام، کجاست، در آخرین لحظات برمختاری، پوینده، میر علایی... چه گذشت؟ در تابستان 67 خون چند زندانی، چند قربانی بر زمین ریخت؟ در قارنا کدام جوان، کدام پیر در تنور سوخت... در ابوغریب میدانیم آن دختر که قلاده سگ به گردن اسیر بسته بود از ویرجینیا آمده بود، مجری برنامه ای بود که مقاطعه کاران بطور خصوصی استخدام شده امنیتی و سیا با هم طرح ریزی کرده بودند، طرح در چارچوب سیستمی بود که پنتاگون آن را پذیرفته بود- و میگویند رامسفلد وزیر دفاع باید برود، و میگویند تویبخ وزیر دفاع کافی نیست، این سیستم باید بشکند، و میگویند اظهار تاسف کافی نیست، باید از همه عرب ها، از افغان ها، از همه ملل خاورمیانه عذر خواست، میگویند عذرخواهی کافی نیست، به اشغال باید پایان داد...

در ایران میدانیم مظلوم را به قبل می رسانند و به قاتل مدال افتخار میدهند- مرتضوی مدیر نمونه سال است، نه

"سوسن" گل محبوب مردم "کوچه و اعماق" مرد ، اما عطر و یاد او باقیست !



سوسن خواننده سرشناس مردم ایران روز دوشنبه سوم ماه مه در آمریکا درگذشت.

خاتم سوسن که در سالهای پایانی دهه 1340 و سالهای آغازین دهه 1350 یکی از محبوبترین خوانندگان ایران بود، حدود 20 سال پیش ابتدا به بریتانیا و سپس به آمریکا مهاجرت کرد.

حدود یک ماه پیش سوسن در لس آنجلس مورد یک عمل جراحی قرار گرفت که هشت ساعت به طول کشید. بعد از عمل، ابتدا حال سوسن رو به بهبودی رفت اما پس از مدتی، او که به شدت ضعیف شده بود، دچار ایست قلبی شد. سوسن در سالهای آخر با تنگدستی در لس آنجلس زندگی می کرده است. بطوریکه در شش ماه گذشته در گاراژ خانه یکی از دوستانش در لس آنجلس زندگی می کرد ولی اخیرا دوستانش آپارتمان کوچکی را برایش فراهم کرده بودند.

سوسن در مصاحبه ای که سالها قبل با رادیو بی بی سی انجام داده بود خود را متولد شهر قصر شیرین و نام اصلیش را مهناز، ذکر کرد.

او بدنبال بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی، مورد غضب قرار گرفت و ناگزیر از مهاجرت شد، اما در رژیم سلطنتی نیز به رغم محبوبیت فراوان، با انگ "خواننده کوچه و بازاری" مورد بی مهری رادیو و تلویزیون دولتی بود و کمتر از او برای شرکت در شوهای هنری بهره میجستند. با این همه میلیونها تن از مردم "عادی"، عاشق صدای او و سوز دل "سوسن" بودند.

ما ضمن تسلیت به کلیه دوستان "سوسن"، خود را در غم آنها شریک دانسته و خاطره این هنرمند عزیز را گرامی میداریم

با اندوه و احترام -- نشریه تکبرگی راه کارگر



شکایت کنفدراسیون بین المللی اتحادیه کارگران آزاد جهان از دولت جمهوری اسلامی

بدنبال دستگیری 40 نفر از کارگران در شهر سقز، در استان کردستان ایران، که متعاقب شرکت آنان در راهپیمایی روز کارگر، در روز شنبه اول ماه می سال 2004 صورت گرفته است، کنفدراسیون بین المللی اتحادیه کارگران آزاد جهان (ICFTU) یک شکایت نامه رسمی در روز یکشنبه 2 می 2004 تسلیم دفتر بین المللی کار مستقر در سازمان ملل متحد نمود. در این شکایت نامه، همچنین درخواست شده است که آقای خوان سومایا مدیرکل سازمان بین المللی کار، سرعیا جهت آزاد سازی دستگیر شدگان با مقامات مسئول جمهوری اسلامی تماس حاصل نموده و میانجیگری نماید.

بر طبق اطلاعات واصله به (ICFTU) صدها نفر از کارگران و خانواده هایشان در یک نمایش و راهپیمایی صلح آمیز در شهر سقز (استان کردستان) ، به مناسبت بزرگداشت روز کارگر شرکت داشتند. این مراسم توسط "شورای اول ماه می"، که یک سازمان کارگری مستقل از ساختارهای کنترل شده حکومتی در سقز است، سازمان داده شده بود.

در ساعت 5 بعدازظهر، راهپیمایان مورد حمله نیروهای امنیتی حکومت شامل: لباس شخصی ها و ماموران ویژه امنیتی قرار گرفتند. بنا بر گزارشات واصله 40 نفر از شرکت کنندگان در این راهپیمایی بازداشت و در حبس قرار گرفتند. در میان دستگیر شدگان آقای محمود صالحی، یکی از رهبران شناخته شده کارگری، که قبلا هم دستگیر و در سال 2001 به مدت 10 ماه در زندان بوده است، و آقای محسن حکیمی یکی از رهبران کارگری منطقه که در عین حال یک فعال شناخته شده و عضو کانون نویسندگان ایران است، دیده می شوند.

متعاقب این دستگیری ها، نیروهای امنیتی به خانه ی محمود صالحی یورش بردند و کامپیوتر و اسناد و مدارک او را توقیف و ضبط نمودند. اطلاع داده شده است که، خانواده های کارگران دستگیر شده و دیگر شهروندان در محل دفاتر وزارت اطلاعات جمع شده بودند و در خواست آزادی همه ی دستگیر شدگان را داشتند.

(ICFTU) بخصوص از این نگرانی دارد که در حقیقت، دستگیر شدگان: آقایان محمود صالحی و محسن حکیمی دو روز قبل از دستگیریشان با یک هیئت اعزامی از دفتر کنفدراسیون بین المللی اتحادیه کارگران آزاد جهان، که اوایل این هفته از ایران دیدار بعمل می آورد، ملاقات داشته اند. هیئت اعزامی فوق در طی مدت بازدید خود از ایران، خیلی دقیق زیر نظر سرویس های امنیتی قرار داشتند.

ICFTU معتقد است که جستجوی خانه آقای صالحی و توقیف اسناد و کامپیوتر او در ارتباط مستقیم با ملاقات ایشان با هیئت (ICFTU) بوده است.

(ICFTU) این مسئله مهم را بعنوان اطلاعات دیگر به شکایتنامه رسمی خود علیه ایران، که در اوایل سال جاری تسلیم "کمیته ی آزادی تجمعات" کرده بود، اضافه می نماید.

شماره پرونده در کمیته مذکور 2323 می باشد.